



چاپ بیست و هشتم

مرگ فروشنده

آرتور میلر

عطالله نوریان



ketabTala



سلسله انتشارات - ۳۵۶

تئاتر و ادبیات نمایشی - ۱۲

نمایشنامه‌ی خارجی - ۶

سرشناسه:	میلر، آرتور، ۱۹۱۵-۲۰۰۵ م. Miller, Arthur
عنوان و نام پدیدآور:	مرگ فروشنده / آرتور میلر ترجمه‌ی محمدرضا نوریان
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲
مشخصات ظاهری:	۱۶۸ ص
فروست:	سلسله انتشارات - ۳۵۶. تاز و ادبیات نمایشی - ۱۲. نمایشنامه‌ی خارجی - ۶
شابک:	۹۷۸ - ۹۶۶ - ۳۶۱ - ۳۶۷ - ۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
پادوانست:	عنوان اصلی: Death of a Salesman; certain private conversations in two acts and requiems
موضوع:	نمایشنامه‌ی آمریکایی - قرن ۲۰ م
شناسه‌ی افزوده:	نوریان، محمدرضا، ۱۳۴۴-۱۳۴۳ مترجم
ردیف‌بندی کنگره:	۱۳۸۲ م ۲۷ ی ۸ / PS ۳۵۳۷
ردیف‌بندی دی‌رجی:	۸۱۲ / ۵۶
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۳۳۵۹۷۲

نشر قطره از پرچسب برای تغییر قیمت استفاده نمی‌کند.

تمامی حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخ‌لر، کوچه‌ی بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۳-۵۱-۹۷۳۳ ۸۸

مرگ فروشنده

آرتور میلر

عطالہ نوریان



مرگ فروشنده

آرتور میلر

مترجم: عطاءالله نوریان

صفحه آرا: ژیلایا پی سخن

اجرای جلد: مهسا ثابت‌دیلیمی

چاپ بیست و ششم: ۱۴۰۱

چاپ: صبا

صحافی: امید

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۶۷۰۰۰ تومان

میلر به سال ۱۹۱۵ در نیویورک به دنیا آمد و در دانشگاه میشیگان تحصیل کرد. نمایشنامه‌های او عبارتند از: تمام پسران من (۱۹۴۷)، مرگ فروشنده (۱۹۴۹)، شکست‌پذیر (۱۹۵۳)، خاطره‌ای از دو دوشنبه (۱۹۵۵)، نگاهی از پس‌پل (۱۹۵۵)، بعد از سقوط (۱۹۶۳) و حادثه در درویشی (۱۹۶۴)، تازه‌ترین نمایشنامه‌ی او قیمت نام دارد و در ۱۹۶۸ به صحنه آمد. وی دو نوبل هم نوشته: کانون (۱۹۴۵) و ناجورها (۱۹۶۰). ناجورها در ۱۹۶۰ به صورت فیلم درآمد. میلر دو بار برنده‌ی جایزه‌ی منتقدان تئاتر نیویورک شد و در ۱۹۴۹ به خاطر مرگ فروشنده جایزه‌ی پولیتزر را به وی دادند.

مرگ فروشنده اگرچه در ظرف شش هفته از بهار ۱۹۴۸ نوشته شد، اما ده سال ذهن میلر را سرگرم خود کرده بود. این نمایشنامه ۷۴۲ بار در تئاترهای برادوی به صحنه آمد و به همین جهت در زمهری ۵۰ نمایش برجسته درآمد. از این نمایشنامه فیلم هم تهیه شد.

اجرای این نمایشنامه در ممالک مختلف با استقبال میلیون‌ها تماشاچی رویه‌رو شد.

پرده‌ی یکم

صحنه تاریک و آرام است. صدای فلوت که گویی از فضای خارج صحنه نواخته می‌شود، به گوش می‌رسد. آهنگی دلپذیر و کوتاه است که انسان را به یاد افق دوردست و درختان و چمن سبز می‌اندازد.

پرده بالا می‌رود.

در ابتدا فقط ساختمان بی‌قواری کشتی مانندی که نور کبود شب بر آن می‌تابد، به چشم می‌خورد. اکنون واضح‌تر می‌شود. لبه‌ی شیروانی پشت‌بام و پنجره‌ی بلند زیر آن را می‌توان دید. در طبقه‌ی دوم، دو تخت‌خواب دیده می‌شود. اینجا یک خانه است، یا بهتر بگوییم استخوان‌بندی خانه‌ای است که از آن اتاق‌خواب طبقه‌ی بالا و در طبقه‌ی اول آشپزخانه و پهلوی آن، اتاق‌خواب دیگری، به چشم می‌خورد. بین اتاق‌ها دیواری نیست، و همه چیز را می‌توان دید، درست همان‌طور که در دنیای خاطرات و رؤیاها،

خانه‌ها و اتاق‌هایی که در آن‌ها زندگی می‌کرده‌ایم، صحبت‌ها و فریادهایی را که دیوار بینشان حائل بود، بدون هیچ دیواری می‌بینیم و به خاطر می‌آوریم. پشت این خانه دیوارهای بلند آپارتمان‌ها قرار دارد که تک و توکی پنجره‌هایشان روشن است. اما نه زیاد، چون شب از نیمه گذشته است.

نظیر این خانه در بروکلین، کلیولند یا دپترویت فراوان است. سال‌ها پیش از این، شهر نیویورک به قول ساکنانش محدود به چیزی مثل جبهه‌ی جنگ بود. البته آن وقت‌ها دور و بر نیویورک سرخ‌پوست‌ها نبودند. اما در بروئکس Bronx پرتگاه‌های سنگی بود و در بعضی جاهای بروکلین جنگل‌های انبوه روییده بود. کسانی که شب هنگام از محل کارشان در خیابان چهل و دوم تری ایستگاه پیاده می‌شدند، صدای گلوله‌ی تفنگ شکار سنجاب، شیشه‌ی اسپان در چراگاه و رایحه‌ی خوشه‌های انگور را می‌شنیدند، و می‌توانستند شکل خانه‌هایشان را از دور ببینند. در زیرزمین آن خانه‌ها، گنج‌ها از مریا و کنسرو و رب گوجه‌فرنگی پر بود. آن‌ها گوجه‌فرنگی‌ها را در زمین‌های اطراف که مال خودشان نبود، عمل می‌آوردند.

آن وقت‌ها بروکلین قصبه‌ای بیش نبود. اینجا و آنجا سه چهار تا خانه ساخته بودند و بعضی جاها به فاصله‌ی چند کیلومتر مغازه‌ای بود که مردم سیب‌زمینی‌هایشان را در کیسه‌های صد پوندی به آنجا می‌بردند و می‌فروختند. سراسر بهار و زمستان، مردم فقط به یک جفت پوتین احتیاج داشتند. بروکلین پر از نارون‌های غول‌آسا و درختان افسرای

سرمسبز بود. زن‌ها و شوهرهای جوان با بچه‌های کوچکشان به هوای اینک‌ه از زندان دیوارهای شهر راحت شوند و بتوانند دوباره رؤیای آزادی و امید را پس از جنگ جهانی اول در خود زنده کنند، به آنجا آمده بودند. خانه‌ای که در صحنه دیده می‌شود، مظهر همان رؤیای آزادی و امید است.

برای ویلی لومان همه چیز این خانه، از ابتدا تا انتها، مانند رؤیا بوده است. این ماجرا هنگامی اتفاق می‌افتد که کشتزارهای گوجه‌فرنگی به ساختمان‌های بلند تبدیل شده‌اند. چشم‌انداز پشت خانه را که زمانی تا مدرسه‌ی نیم مایل دورتر ادامه داشت، اکنون خانه‌های آجری گرفته است. حیاط پشت خانه به طول پنج و عرض چهار متر که تقریباً بیشتر اوقات روز تاریک است، بین ما و خانه قرار دارد. اکنون ویلی لومان فروشنده می‌خواهد از راهرو وارد خانه بشود. اما پیش از آنکه او داخل خانه بشود، بگذارید چند کلام درباره‌ی نقش زمان در این ماجرا بگوییم.

در این باره هیچ چیز مرموز و مشکلی وجود ندارد. ویلی لومان هم مثل شماست. شما ممکن است با دوستان نشسته و در حال گفتگو باشید، دوست شما چیزی می‌گوید که به حادثه‌ای از زندگی گذشته‌ی شما مربوط می‌شود. دوستان به صحبتش ادامه می‌دهد، بی‌خبر از آنکه روح شما در زمان و مکان دیگری سیر می‌کند، شما وجود دارید، فکر می‌کنید، احساس می‌کنید و در مخیله‌تان با خود به استدلال می‌پردازید، عشق می‌ورزید و جنگ می‌کنید. این‌ها همه با آنکه مربوط به گذشته‌ی شماست، ولی برای

آرتور میلر در سال ۱۹۲۹ با نمایشنامه‌ی سرگ فریشتده جایزه‌ی
پولیتزرا از آن خود کرد. نمایشنامه فاجعه‌ی زندگی مردی است که
به گفتمانی نویسنده «بر نیروهای زندگی نظارت و اختیاری ندارد.»
داستان تأملی بر زندگی انسان‌هایی است که تنها وقتی مطرح
هستند که سود می‌رسانند و سپس در خلأ رها می‌شوند. خانه‌ی او
در حصار دیوارهای بلند آسمان خراش‌ها به زندانی می‌ماند که
زندگی در آن جریان ندارد. ولی او به‌رغم از دست دادن تکیه‌گاه
مادی زندگی‌اش می‌کوشد ثابت کند که وجود دارد و زندگی
می‌کند. او به خاطرانش متصل می‌شود و سعی می‌کند با سرود
گذشته به چراهای زندگی‌اش پی ببرد. ولی بیشتر به رؤیا فرو می‌رود
و بیهوده به دیگران دل می‌بندد. تضاد میان واقعیت و آرزوهای او
بسیار است. تضادها به روشنی در صحنه‌های مختلف نمایشنامه
نشان داده می‌شود.

نشر گروه آریوسپس بزرگ تصویر نیست اشتباه نمی‌کند.

